

گذشته برای ما دیوار و مانع شده است به جای اینکه پی باشد و پل

نوشته: درم

دیگران در حال زندگی میکنند و بسوی آینده میروند، ما در گذشته بسر میبریم و بدان فخر میکنیم و بر آن دلخوش و سرگرمیم.

جوانان ما بخاطر اینکه از «گذشته گرایی» دلشاد نیستند و فهم آثار گذشته نیز که به زبان گذشته است برایشان دشوار است و تطبیق خود با گذشته مشکل و نامطلوب مینماید لذا یکسره از «گذشته می‌برند و تنها به حال و آینده» می‌پردازند... و نمیدانند که: «حال» بدون «گذشته» در عین اینکه «تازه و نو» است ولی «نوابتدائی و بی‌مایه» است — چون درختی بی‌ریشه، و بنائی در حد شالوده — و چنین زندگی ابتدائی مناسب عهد حجر است نه عصر سفرهای فضائی.

و اما آینده بدون گذشته جز تخیل و توهم پایه و مایه‌ای ندارد... و لذا یکسره زندگی آنان که چنین می‌اندیشند، بنا بودی می‌کشد، ضمن اینکه تراع شدید و تباین و گریز از مردم مسن‌تر از خود — ولو پدر و مادر و برادر و بزرگان علمی کشور باشند — پیدامیکنند، و اینها همه خطر است.

بیائیم دست این دو را بهم دهیم — این نوگرا و آینده‌خواه را به آن گذشته‌گرا و سابقه‌طلب ...

بیائیم زبان گذشته را برای مردم حال قابل فهم کنیم، تا امکان مراجعه به قبل برای تحقیق و بررسی باشد، و محتاج به دوره‌های مفصل تحصیل زبان کهنه و صدها معلومات مقدماتی دیگر نباشند... یعنی: آنان که با گذشته آشنا شده‌اند، نوشته‌های کهنه را به زبان

کنونی مردم تحریر کنند، و راه برداشتها را از آثار گذشته باز نمایند و بلکه حاصل اندیشه گذشتگان را در هر جهت و هر موضوع، و از همه نوع - ارائه کنند و در دسترس طالبان تحقیق گذارند.

این کار را اگر «کتابخانه ملی» - که عهده دار بررسی اوراق چاپی است - تعهد کند رواست. بدین قصد که هیچ کتابی از گذشته چاپ نشود مگر دارای چنین «تحریر» - راهنمایی - و برداشت باشد.

و دانشگاهها نیز متعهد شوند که روی تمام گذشته، آن تحریر و این برداشتها را انجام دهند، و «کتابخانه‌های عمومی» را پراز منابعی کنند که همه «حال و آینده ساز» باشند. تجارب و دریافتهای گذشتگان، پایه‌های رشد و فهم و علم ما باشند، تا ما پس از گذشت از آن پایه‌ها و پله‌ها آغاز تعالی کنیم، و بدینوسیله تمام سرمایه‌های گوناگون ملی مأمور بهره‌برداری دقیق قرار گیرد، و وحدت واقعی نیز با این همدستی و هم‌زبانی - بین گذشته‌گرایان و نوجویان - فراهم شود، و از آن پیشرفتهای شایسته همه‌جانبه ملت را نصیب گردد.

مضافاً، به صرف مال بسیار وقت پراچ افراد محقق کشور، در کار تصحیح و تهذیب «متون گذشته، محتاج نخواهیم بود، چون با این ترتیب، کتب قدیم چاپ نمیشود، بلکه تحریری از آنها (آنهم تاحدی که مفید حال است) در دسترس قرار می‌گیرد و «کتابخانه‌های روز» یکسره شامل «برداشت از گذشته»، و طرح افکار نو، و بررسیهای تازه» خواهد بود و بس... هم تعداد کتاب در آن کتابخانه‌ها کمتر است و هم بهره‌گیری از آن کتابها «سهل و قابل اطمینان و جامع» میباشد.

وقتی که تحریری از نوشته‌های کهنه، توسط استادان فن تهیه شود: به «رشته جامعه‌شناسی» توان گفت که: هر استاد کتابی را مطالعه کند و نقاط قابل برداشت آن را علامت بگذارد، و به دانشجویان تکلیف نماید تا آن‌ها را «استخراج و تبیین و بهره‌گیری» کنند و بعد استاد، آن نوشته‌های دانشجویان را «بررسی و تنظیم، و بلکه تطبیق با نظریات محققان معاصر» نماید و به چاپ رساند.

به اساتید رشته حقوق، برای برداشت قسمتهای حقوقی آثار گذشتگان همین توصیه را توان کرد.

از اساتید رشته‌های علوم، در هر قسمت از موضوعات علمی چنین دریافتی را انتظار توان داشت.

اساتید حکمت و ادبیات، بخشهای فلسفی و فرهنگی، اخلاقی و مذهبی، و بالاخره همه

حتی اساتید هنر، قسمتهای ذوقی و هنری، و طرحها و پسندهای ملی، و نظیر آنها را
توانند دریافت.

و نیز اساتید دانشگاههای نظامی، بهره‌های مخصوص لشکری و نحوه تجهیز روحی
افراد و گونه‌های فرماندهی و آنچه را که در مایه سپاهگیری قابل استفاده است میتوانند
اخذ کنند.

و نیز معماران و مهندسان ساختمان و دکورسازها، زمینه‌های عمیق ذوقی، و طلب باطنی
مردم ایران را - که در عمق وجودشان ریشه دارد - درمی‌یابند و باهمان اساس، طرحهای
جدید خود را ارائه می‌کنند.

حتی معلمین و استادان، برای فن تعلیم و تربیت، باشناخت فطرت ایرانی اصالت نسل،
ورائتهای روحی و اخلاقی و فرهنگی، گونه مؤثر و مناسب در جان فرزند ایرانی را
بدست آورند و از تقلیدها (که سالها جز معطلی و سرگردانی و بی‌حاصلی جهت ما نصیبی
نداشته است) ذهن و عمل خود را فارغ دارند، و دیگر از چنین اطلاعات مناسب و درست
خود را غنی سازند.

وقتی به آثار متقدمان مراجعه کنیم می‌بینیم: مردم قدیم ایران همه زنده و درکار،
بیدار و متکی بنفس، خودکوش و پر جوش، هوشیار و سازنده، و در همه جهات زندگی
«دانا و آموزنده» بوده‌اند و موضوعی نیست که از نظر آنان دارای اهمیت نبوده باشد،
حتی مطالبی را که ما امروز اعتنا نمی‌کنیم و لایق بحث و کتابت نمی‌شماریم، بررسی و
تحقیق میکردند... نگاهی به فهرست کتب خطی بیندازیم و عناوین «جلدسازی - بازداری
رساله درودگری - فوائد الخطوط - ماآت - نی‌نامه - اسرار النکاح - کتاب باه...»
را ملاحظه کنیم. آنگاه خواهیم دریافت که: حتی نجار و آهنگر و باغبان و صحاف و
مأمورین باغ و وحش هم میتوانند، از طرح پیشنهادی ما، و اقدامی که استادان فن و فضایی
معاصر خواهند کرد، بهره‌مند شوند...

آری، بهره‌ای از خود، از ملت خود، از میراث کهنسال خود، و موافق فطرت و فرهنگ
خود، اصیل و مناسب و درخور.

کاری کنیم که بایسته است

و چیزی نویسیم که شایسته است

با دریافت «گفته‌اند»ها «میگوئیم»ها را آغاز کنیم و سپس به «باید بگوئیم»ها
پردازیم با امید آنروز که زندگی زندگان بمعنی درست آن خواهد بود.

توضیح :

این گفته‌ها حاکی از آن نیست که «گذشته» بی‌ارزش است و کار اهل تحقیق در آن مورد بی‌ارزش‌تر... بلکه می‌گوئیم: «گذشته ما» میراثی بس گرانبهاست. آنرا در دسترس ما قرار دهید. آنچنان که هر کسی بتواند متناسب با فهم و معلوم خود از آن بهره‌گیری کند و خود را بدان غنی‌تر سازد.

در دسترس ما قرار دهید، بدان صورت که قابل شناخت و دریافت باشد. بدانصورت که برای هر کس از اهل فن و علم دارای راهنما، و از سایر قسمت‌ها مشخص و بلکه مستقل باشد.

در دسترس ما قرار دهید بدانصورت که سازدگی داشته باشد، و یا زمینه‌های درستی ما را تشکیل دهد و استوار سازد.

اكتفا به تصحيح و تهذيب كتاب چه سود دارد؟ لذا درخواست مي‌كنيم و مي‌گوئيم: مرده‌ای را که زنده کرده‌اید دوباره مدفون می‌سازید و خرج سنگین این کار را بگردن ملت تحمیل ننمائید.

کاری کنید که باندازه هزینه صرف شده دریافتی هم در کار باشد، و بلکه بیشتر و با امید خیلی بیشتر و سودآورتر.

شایسته آنکه این گفتار را با نظر بد ننگرند و پیش از تمام خواندن به‌داوری ننشینند. و بر آنچه نقص هم در آن ملاحظه می‌کنند، اصلاحی بخشند و طرح را کامل سازند. این است خواست قلبی ما.

* در مورد آثار فلسفی و عرفانی و کلامی (اعم از کلام اهل عرفان یا کلام اهل مذهب) نیز این آرزو هست که:

ای کاش از روح سقراط الهامی میرسید، و به پیروی از او که سخن حکمت را با جوانان مطرح میکرد و بحکم همین تماس و گفتگوی دائم او را به «اغوای آنان» متهم کردند و اعدام نمودند.

و ملاحظه میکنید که از زبان او چه بسیار کتابها در شکل «مکالمه و بحث و اندیشه» گردآوری و منتشر ساخته‌اند.

ای کاش آثار سنگین حکمت و کلام و عرفان نیز برای مردم و به‌زبان مردم مطرح میشد. (آنگاه که مفید تحول فکر و نظر باشد) تا این مردم نیز اندیشه‌های خود را با آنها مقابله میکردند و همین مقابله‌ها در دگرگونی فکر، و بهتر اندیشی آنان مسلماً مؤثر میبود.

چه خوب گفت آنکه گفته: «چون به بازار آمدیم - دیدیم همه مردم بازار، اهل منطق هستند و قواعد آنرا در میان و استدلالشان همواره بکار میگیرند.»

چطور شد که دیگر زبان منطق را جز با سوادها و دانشگاهیان نمی‌شناسند. و از آن گروه نیز بعضی می‌فهمند و مابقی «حفظ و نقل» میکنند و بقول اهل مذهب «روایت» دانند و «درایت» ندارند.

آری، بسیار کسان میدانند و نمی‌فهمند، و بسیاری می‌فهمند و نمیتوانند بیان کنند و علم خود را ظاهر نمایند.

چطور شد که در میان فلاسفه و عرفای مشهور، بسیار مدرسه ندیده و تحصیل نکرده دیده میشود که نظریاتشان قابل توجه بوده و هست، اما امروز معمول شده که فلسفه و عرفان را جز «پرسوادان و استادان» نمی‌فهمند؟؟

آری، سواد و تحصیل مقدمه‌ای است، و با وسیله‌ای. آنها اگر از حد «محفوظ» به مراحل «تفکر» - تدبیر و تطبیق با وضع موجود - تفقه و تحقیق در چگونگیهای آن معلوم و نحوه بهره‌گیری درست قضیه» نیز برسد. و آن «محفوظ» پس از تحلیل، در نرون آدمی «رنگ او و زندگی او» گیرد و «سرمایه مفید و سازنده» برای وی شود. آنچنان کسی را «اهل علم» توان گفت و دیگران «شبه‌العلماء» خواهند بود.

میگوئیم: سابقین، از آنجهت که به «فهم و فقاہت» بیش از «علم و صورت» اهمیت میدادند، معتقد بودند که: «همه چیز را همگان دانند» و لذا بهر زبان ممکن، حقایق را بازگو میکردند: داستانهای قرآن مجید که مدل عالی برای کارهای مولوی و عطار و سعدی و دیگران شد مگر مؤثر نیفتاد؟

کلیده و دمنه مگر درس زندگی نمی‌آموخت - جامع التمثیلها - جوامع الحکایات - کتب مجالس - و بالاخره منظومه‌های موش و گربه و نان و حلوا و طاقدیس و بسیاری از این قبیل مگر مردم را تحول فکر نمی‌بخشید.

در دنیای غرب هم «فلسفه» را در لباس «داستان» - نمایشنامه - گفتگو» می‌نویسند و منتشر میکنند، و همه میخوانند و میفهمند (البته هر کس تاحدی، ولی هیچکس بی‌بهره نیست).

مگر کتب «نامه‌های ایرانی» - «بینوایان» - اورانی و بسیاری از این قبیل» که بیانگر قواعد اصلاحات اجتماعی - قوانین - علوم و... بوده‌اند. اثر نیکو نداشته‌اند؟

آری، در قدیم مباحث «فکری» - انتقادی - اجتماعی - فلسفی و عرفانی» را به زبان «مرغان و حیوانات» و در نقش «قصه و حکایت» مطرح میکردند و بین مردم منتشر می‌ساختنند، بسیاری میخواندند و برای دیگران نقل میکردند و بحث مینمودند و میفهمیدند، و «امثال سایر» که هر کدام از کتابی و مآخذی دریافت شده و میان خلق خدا منتشر است دلیل بارز آن میباشد. چه نیکو هم اثر مینمود و چه تحولات مناسبی نیز می‌بخشید

اما حالا هیچکدام از این کارها رواج ندارد و بلکه نامناسب و محال مینماید و «خلاف راه صواب است و عکس رأی اولوالالباب».

اگر هم گاه برداشتهائی میشود کتبی از قبیل «داستانهای شاهنامه - قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب و نظیر آنها» بوجود می‌آید. یکسره از «نقش فکری مصنف اولی» در این برداشت، هیچ اثری نیست و مقصود او مسخ و منحط می‌گردد، غافل از آنکه در «متن اصلی» داستان بهانه بود و «اندیشه» اصل - و جدا کردن این دو، زوال مقصد است و تحقیر «مصنف آن».

همچنانکه «نهج البلاغه» را که از نظر «بلاغت کلام و متکلم» بیش از همه مورد نظر است و گریده‌هایی است از لفظ عربی که از این مقصود میباشد، کسی بفارسی نارسائی برگرداند و دلخوش بدان که امانت را در بیان معنا رعایت کرده است.

و بهر حال وقتی که کتابی به گونه‌های مختلف گفتار (مثال - حکایت - حکمت - تشبیه و کنایه) می‌خواهد مقصودی را ابلاغ کند - مترجم نباید نقش اصلی کتاب را از دست دهد، و با تفکیک این صورتهای بیان (که فقط وسیله هستند) خواننده را گمراه و کج‌فهم سازد.

بهر حال «رعایت معنای جزء کلام» کافی نیست - و اگر «امانت در معنای تمام کلام» را بالفظی هر چه نزدیکتر به لفظ گوینده اصلی (شرط صحت نقل) بدانیم، هیچ عیب ندارد (چنانکه عرفا، در نقل سخن دیگران، حتی در استشهاد از سخن خدا و رسول نیز چنین کنند).

خوب است ماهم توفیق یابیم که همه آثار گذشته را با رعایت همین امانت در کل و جزء مقصود (تا آنجا که مفید علم و فرهنگ مردم عصر است) برگردانیم و بیست کتاب و بلکه پنجاه کتاب را در یک کتاب و بزبان روز عرضه کنیم.

البته اینکار را کم‌وبیش، گاه بعضی از اهل معنا کرده‌اند: تحریری از یک متن - نثری از یک منظومه - تلخیصی از یک کتاب - ترجمه و نگارش از یک اثر و نظیر اینها... اما باید کار، همه‌جانبه و منظم باشد و تمام بررسی شود و برداشت گردد. چندانکه دیگر ما از گذشته فارغ شویم و «میراث» در متن زندگی روزمره ما قرار گیرد، و سرمایه ما محسوب شود و بکار افتد و مثمرتر تازه باشد و بهره نو بار آورد. ولذت و کام دیگری بما یبخشد.

آری، آن «میراث» بصورتی درآید که برای همه سهولت قابل شناخت باشد و آدمی بدان احساس نیاز و رغبت کند، و خود بخود بسوش جلب شود، و یادآور این ضرب‌المثل باشد که گویند: مشک آن است که خود بیوید نه آنکه عطار بگوید.

ناگفته نماند که از مسائل قابل تأسف یکی این است که اگر هم کسی بدانکار بزرگ می‌پردازد و اندیشه‌های بلندی را در لباس «تصویر» درمی‌آورد و «قصه» میکند بقصد اینکه قصه انسانی باشد و بیان‌کننده گزارشات روحی و ذهنی یک انسان فکور و عاقل متحول و مدبر در زندگی - و طرح آن نیز برای اصلاح و ارشاد دیگران...

آن اثر را درست‌بندی فهرستها و کتابخانه‌ها و معرفی کتب، جزو داستانها و افسانه‌ها (یعنی: نوشته‌هایی حاکی از صحنه‌های خیالی و موهوم، بقصد سرگرمی کودکان) نام می‌برند و افراد طالب را گمراه می‌سازند و او را هرگز در مسیر مطالعه آن قرار نمیدهند و این خود خطر بزرگی است که دامگیر اجتماع ما شده است.

کتابهایی از قبیل «کلیله و دمنه - قابوسنامه و منطق الطیر و امثال آنها» را ملاک نگیرید که در طول زمان آنقدر شهرت یافته است و مقاصدشان معلوم همگان گشته است ناچار ذهنها و فهرست‌نویسها در بخش واقعی آنها منظور میدارند - اگرچه گاه همین امر هم صورت نمی‌گیرد بدینمعنی که «کلیله و قابوسنامه» را تحت عنوان مبهم و کلی «ادبیات» می‌آورند که هم درست باشد و هم گنگ و خلاصه هیچکس موضوع را نداند - بهرحال با اینگونه دسته‌بندیها: هم آثاری از قبیل «بیرهات - مردی از نیشابور، قصه قصه‌ها...» در نظر مردم، «آثاری غیر تحقیقی و غیر علمی» جلوه میکنند و اثر لازم خود را در اجتماع و اذهان ندارند و هم: دیگر محققان، با این زمینه دآوری جامعه، هرگز به تهیه چنین آثاری نمی‌پردازند.

خیلی ساده میتوانید با در دست گرفتن و مطالعه کتب «فهرست» (از قبیل: فهرست کتب چاپی، خانبا با مشار و مانند آن - که موضوع و مطلب کتاب را غالباً نوشته‌اند) خود را بیازمائید که کدام نامها شما را در مسیر مطلوبتان قرار میدهد؟

و سپس چون به اصل آن کتابهای انتخاب شده برمیخورید. اکثر آنها را وامیزید و براتلاف وقت خود در این مورد تأسف می‌خورید و می‌گویید: «چرا دستگاهی نیست که توصیه نماید: «کتاب» را نامی نهید که لفظ آن نام موضوع کتاب را بطور «کلی و اجمال» برساند، و اگر هم بجهتی ذوق ایجاب میکند که نامی خاص بر کتاب گذارند، لافل با چند کلمه اضافه، موضوع آن کتاب را هم یادآورند، مثلاً «التفهیم - لاوائل الصناعات - التنجیم - التصفیة فی احوال المتصوفه - المعجم فی معاییر اشعار المعجم - مصابیح الانوار فی مشکلات الاحادیث و الاخبار».

تعجب آور نیست که گوئیم: هنوز هم این اثر ناروا در عناوین کتابها وجود دارد که آدمی از برخورد به نامهای کتبی از قبیل: «لغت موران - بسوی سیمرغ - آواز پر جبرئیل - صبح امید» احساس «افسانه بودن» میکند و از عناوین کتابهایی از قبیل: «مجالس المؤمنین - ضیاء النور...» احساس «علمی و حکمی بودن» مینماید و حال

آنکه هیچیک درست نیست... ولی متأسفانه «طالب علم و تحقیق» سراغ کتابهای نوع اول نمی‌رود و غالباً آنها را «تورق» هم نمی‌کند، ولذا از کوشش بس ارزنده مصنف یا مؤلف بیخبر میماند، و از فهم بسیار «مسائل نگفتنی» که در لباس حکایت بخوبی بیان شده همچنان «محروم و ناشنیده» میماند.

براستی که الفاظ قدرت توجیه و تبیین بسیاری از مطالب را ندارند «درسی نبود هر آنچه درسینه بود»، زبان قال را نرسد که از دل و حال، و سیر درون و جولان اندیشه سخن گوید، و گزارش خاطرات و بیان نظرات کند، بویژه در آنجا که موضوع فراتر از حد حس و صورت» باشد.

طالبان افسانه به سراغ «نوع دوم کتابها» نمی‌روند و چون به آنها برخورد میکنند از سنگینی کلام و ثقل مطالب فریاد میکشند و آهسته کتاب را به کناری می‌نهند و بهی خبری از آن دلشادترند... و این هردو غلط است و خطرناک و چنانکه گفته شد خوبست و بلکه باید نام کتاب «عصاره مجموع مطالب کتاب» را معرف باشد و اگر بجهتی چنین نیست، در زیر همان «عنوان» خلاصه‌ای از مسائل مورد بحث کتاب باید یاد شود و بهنگام «فهرست کردن» نیز «مطالب و مسائل اصلی مورد نظر نویسنده»، «موضوع کتاب» محسوب گردد و همه‌جا نقل شود، تا به خواننده کم‌فرست، تاحدی مددیار باشد و غذای مورد نیاز او، ندانسته از نظرش دور نماید، و به آنچه مخصوص وی تهیه شده است کم‌توجهی نشان ندهد.

«عنوان کتاب» همانند سؤال امتحانی است، کوتاه و مختصر... و بدنبال «جواب آن» (یعنی: متن کتاب) که مشروح و مفصل است، و نباید پسندید که طرح سؤال هم‌بگونه‌ای مبهم باشد که شاگرد برای فهم مقصود ممتحن مدتها فشار مغزی بر خود تحمل نماید، لطفاً به عنوان این کتابها توجه کنید:

«در برابر - فجر ساحل - پس از یکسال - حفره - ما نمی‌شنویم - مثل همیشه درعین حال - یکی هیچکس صد هزار - آبهای خسته - مرواریدهای بی‌صدف».

نمیدانیم چه سلیقه‌ای است که حکم میکند: شخص تمام کتابی را بخواند تا بفهمد مؤلف چرا این عنوان را به کتاب خویش داده است؟ آیا این قصد میتواند موجه باشد؟ یا بعکس؛ وقتی خواننده تمام کتاب را خواند تفصیل همان اجمال را که «عنوان کتاب» است درخواهد یافت، و آن عنوان نیز اجمالاً معرف همه مقاصد کتاب است و مقدمه‌ای بس کوتاه و روشن‌ساز برای «مطالب مفصل کتاب».

در خاتمه، امید دارد، خاطر مجموع اهل فضل، این گونه‌گون سخن را مجموع سازد، و حدتی بخشد، و پیشنهادات اصلاحی ما را که خالصانه عرضه شده است - کامل و قابل

اجرا سازد.

خلاصه خواستها و پیشنهادها :

۱- همه نوشته‌های موجود را سازمانی بررسی نماید، و مطالب تحقیق شده در آنها را فهرست کند، و این فهرستها را دسته‌بندی موضوعی نماید و تکثیر کند.
این سازمان را «سازمان فهرست آثار موجود» نام می‌نهیم.
۲- سازمان دیگری مشکل از استادان هر رشته، در موضوعات فهرست شده دقت کنند و یکایک را ارزیابی نمایند و نظر دهند که:
کدام موضوع، باندازه کافی مورد تحقیق و موشکافی قرار گرفته است؟
کدام موضوع، باز نیازمند تحقیق بیشتر است.
کدام موضوع، همچنان مبهم و دور از دید اهل تحقیق مانده است. این نظرات را يك بیک منتشر سازند.

سازمان فوق‌الذکر را «سازمان بررسی موجودی» نام می‌گذاریم.
۳- سازمان دیگری با مدد اساتید دانشگاهی، کار رهبری اهل قلم را بمهده گیرد که کارهای زیر را انجام دهد:

الف - موضوعاتی را که باز نیازمند تحقیق بیشتر است و یا اصلا روی آنها کار نشده به نویسندگان توصیه و هدایت کند، که بررسی و تحلیل نمایند و خود مدارک لازم، و وسائل کار بررسی را برای آنان فراهم نماید و بکوشد که ذهن و توجه و علاقه ایشان را در مسیر نیازمندیهای عالم علم بسیج کند و بکار اندازد، و از حاشیه روی و پراکندگی مانع شود.

ب - هر رشته دانشگاهی نیز آنچه را که باید در آن رشته بررسی شود، و اصلا صورت نگرفته و یا ناقص است، نیز براین مجموعه «پیشنهاد تحقیقی» بیفزاید و خود به فارغ‌التحصیلان، بنوان «پایان نامه» تکلیف کند، و پس از انجام، هر «پایان‌نامه» را به نفر استاد برای بررسی و تکمیل مکلف شوند تا آنرا آماده عرضه و انتشار سازند.

این سازمان را «سازمان رهبری نویسندگان» مینامیم.

۴- سازمان دیگری، درباره آن دسته از موضوعات که باندازه کافی کار نشده است فعالیتی بقرار زیر داشته باشد:

آنچه درباره هر موضوع نوشته‌اند، با ترتیبی منطقی خلاصه و مجموع کند و بصورت کتابی که حاوی کتابهاست درآورد و منتشر سازد.

در این کتاب فقط آثار ارزشمند تحقیقی گردمی‌آید، و همه با آدرس دقیق در پایان معرفی میشود و جای کار اهل تحقیق را هم باز نگهمیدارد.

ولی خوانندگان دیگر را از «دنیائی کتاب تکراری، وتالیفی، و حاشیه پردازی و وسائط کسب شهرت، گاه تفصیلی و گاه تلخیص و پراکنده» (که خود بلائی شده است و هزینه‌ای سنگین و باری بزرگ، بردوش اهل سواد شده و جائی بسیار و بیجهت اشغال کرده و همیشه سنگ راه مطالعات عموم مردم بوده، و بغلط تفاضل و تفاخرها را موجب می‌شده است) رهائی و آزادی یابند.

البته مآخذ همیشه برای اهل تحقیق نگهداری میشود اما منتشر نمیگردد.

این سازمان را «سازمان تلخیص و تنظیم» نام میدهیم.

پس از فعالیت این سازمانها، این نتایج حاصل میشوند:

۱- کتابخانه‌های عمومی با داشتن تعدادی کتاب که صد يك موجودی قبلی آنهاست واجد منظم‌ترین اطلاعات در هر موضوع هستند، که هم رغبت خواننده را بیشتر میکند و هم نقل اطلاع را سهلتر میسازد، و بسیاری «وقت و مال و جا و نیروی نفسانی» صرفه‌جوئی میگردند.

۲- بهترین راهنمایی‌های تحقیق در اختیار اهل آن قرار میگیرد.

۳- قدرت ذهنی محققان تنها در مسیر درست و لازم آن بکار می‌افتد.

۴- کتابها استاندارد میشوند، و بیهوده افزایش نمی‌یابند.

در عین حال، جا برای ابراز نظریات مختلف در غیر کتاب (یعنی: در رساله‌ها -

مجلات - روزنامه‌ها) باقی است و مانع بیان اندیشه اندیشمندان نمی‌باشد.

۵- عناوین کتابها معرف درست کتابهاست و خود راهنمای موضوعی تواند بود.

۶- خوانندگان، از هرچه موجود است، درست و همه‌جانبه استفاده خواهند کرد.

۷- بعد از بیست سال يك دگرگونی کاملاً محسوس در وضع انتشار، حاصل میشود

که همه برای «حال و آینده» سازندگی یافته‌اند.

و دیگر در دانشکده‌ها و جامعه موضوعی بررسی نشده، ناقص، باقی نمی‌ماند و همه

«آثار گذشته» در «حال» و به رنگ حال، و در اختیار اهل زمان خواهد بود.